Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir
Vol. 54, No. 3: Issue 130, Autumn 2022, p.143-164

Online ISSN: 2538-3892
Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 09-09-2020
Revise Date: 22-06-2021
Accept Date: 29-06-2021

DOI: https://doi.org/ 10.22067/jfiqh.2021.62651.0
Article type: Original

Identification the nature of Advisory and Prescriptive Commands Through Case Study

Hossein Farzaneh, Ph.D.,Assistant Professor, Razavi University of Islamic Sciences

Email:dr.farzaneh@razavi.ac.ir

Abstract

Distinguishing between prescriptive and advisory commands is an undeniable and significant necessity in jurisprudential inference. In this study, through the case study of famous examples of advisory commands and comparing the three types of religious commands i.e. advisory, preferred prescriptive and prescriptive command being a path, the main elements that form advisory and prescriptive commands will be discovered. The results of this research show that the essential element in prescriptive commands is the use of the lordship status and the lord's legal personality in stimulating the servant to perform the act; on the other hand, advisory commands apply where either there is no lordship or the lord, for certain reasons, does not use his lordship to stimulate the servant and instead he uses other methods such as declaring the benefits and harms of an act. Nevertheless, in any type of commands, the lord actually desires that the servant performs the act or refrains from it and only the method and means of stimulation are different. The results of this research show that having an independent benefit, entailing reward, lack of punishment, being related to worldly and hereafter affairs, the existence of real or factitious demand, the existence or absence of an independent intellectual ruling, being new-established or emphasized, etc. do not constitute inclusive and exclusive standards for the distinction between advisory and prescriptive commands.

Keywords: Advisory Command, Prescriptive Command, Lordship, Benefit, Harm

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir

سال ۵۴ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۳۰ - پاییز ۱۴۰۱، ص ۱۶۴ - ۱۴۳

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۰۶/۱۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱ تاریخ پذیرش:۱۴۰۰/۰۴/۰۸

DOI: https://doi.org/ 10.22067/jfiqh.2021.62651.0

نوع مقاله :پژوهشی

هویت‌شناسی مولوی و ارشادی از طریق نمونه‌کاوی

دکتر حسین فرزانه

استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی

Email: dr.farzaneh@razavi.ac.ir

چکیده

تفکیک اوامر مولوی از ارشادی ضرورتی انکارناپذیر و تأثیرگذار در استنباط فقهی است. در این جستار، از طریق نمونه‌کاوی در مثال‌های مشهور امر ارشادی و نیز مقایسهٔ سه گونه از اوامر شرعی، یعنی ارشادی و مولوی استحبابی و مولوی طریقی، به مؤلفه‌های اصلی در شکل‌گیری اوامر ارشادی و مولوی می‌رسیم. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که عنصر محوری در اوامر مولوی، استفاده از جایگاه مولویت و شخصیتِ حقوقی مولا در تحریک عبد به سوی انجام فعل است؛ اما اوامر ارشادی در جایی معنادار است که یا اساساً مولویتی وجود ندارد یا مولا به دلایلی از مولویتش برای برانگیختن عبد استفاده نمی‌کند، بلکه براي این منظور از روش‌های دیگری همچون بیانِ مصالح و مفاسد بهره می‌برد. در هر صورت مولا در هر نوع از اوامر، واقعاً طالبِ انجام یا ترک فعل توسط عبد است و فقط شیوه و ابزار تحریک متفاوت است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مصلحتِ مستقل داشتن، ترتّب ثواب، فقدان عقاب، مرتبط‌بودن به امور دنیوی یا اخروی، وجودِ طلب حقیقی یا صوری، وجود یا عدم حکمِ مستقلِ عقلی، تأسیسی یا تأکیدی‌بودن و... هیچ‌یک ملاکی جامع و مانع در تمایز ارشادیات از اوامر مولوی نیست.

واژگان کلیدی: امر ارشادی، امر مولوی، مولویت، مصلحت، مفسده.

مقدمه

از تقسیم‌بندی‌های مشهورِ اوامر یا احکام شرعی، تقسیم آن به مولوی و ارشادی است. از دیرباز این ارتکاز در میان دانشیان فقه وجود داشت که دستورات شارع همگی از یک سنخ نیست، لذا اصولیان در بسیاری از موارد باوجود آنکه با امرهای شارع مواجه‌اند، اما معتقدند این اوامر نمی‌تواند مبنای فتوای شرعی باشد؛ زیرا از سنخ ارشادی است و از دایرهٔ نصوص قانونی شریعت، خارج و فاقد قابلیت برای استناد فتوایی و استخراج حکم شرعی‌اند.

برای مثال، امر به لزوم اشهاد در بیع (بقره: ۲۸۲)، امر به نکاح برای رفع فقر (یزدی، العروة الوثقی، ٤٨١/٥)، امر به استعاذه در هنگام قرائت قرآن (جرجانی، ۱۹۲/۱) و... نمونه‌هایی از اوامری است که برخی از فقها با تصریح به ارشادی‌بودنشان، فتوا به وجوب یا استحباب مأموربه نداده‌اند. مجلسی اول دراین‌باره می‌گوید: «... چنان‌که بسیاری از اوامر وارد شده است در اطعمه و اشربه که نان و گوشت و شکر بخورید و سیر و پیاز و امثال این‌ها مخورید و مع‌هذا کسی قائل نشده به وجوب یا استحباب اول یا حرمت و کراهت ثانی...» (لوامع صاحبقرانی، ۴۰۱/۷).

عبارات برخی از محققان معاصر نیز در همین راستا درخورِ ارزیابی است: «... وقتی در روایت گفته شود: الِقْ دَوَاتَکَ وَ أَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِکَ وَ فَرِّجْ بَیْنَ السُّطُورِ وَ قَرْمِطْ بَیْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِکَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ؛ نمی‌توان از آن حکم شرعی استنباط کرد و فتوا به استحباب زدودن غبار از دوات، درازکردن زبانهٔ قلم، فاصله‌انداختن بین سطور و... داد» (علیدوست، فقه و مصلحت، ۵۰۶).

در دانش اصول فقه نیز ضرورت تفکیک میان امر مولوی و ارشادی نمودهایی دارد که ازجمله معروف‌ترین آن بحث برائت است؛ آنجا که مشهور اصولیان برخلاف اخباریان، حجم فراوان روایاتِ احتیاط را حمل بر ارشادیت کرده و از این رهگذر، نصوص آمره به احتیاط را به حاشیه رانده و راه را برای تثبیت اصل برائت هموار ساخته‌اند (انصاری، فرائد الاصول، ۳۴۷/۱)؛ نمونهٔ دیگری از ثمرات جداسازی اوامر ارشادی و مولوی را می‌توان در بحث تسامح در ادلهٔ سنن مشاهده کرد (همان، ۳۸۱).

برای کشف ثمرات عملی تحقیق پیشِ رو در مقام استنباط حکم شرعی، کافی است به این نکته توجه شود که آمیختن امر ارشادی که ویژگی‌هایی نظیر فقدان ثواب و عقاب مستقل، قابلیت‌نداشتن برای امتثال عبودی، فقدان اطاعت و عصیان، قابلیت‌نداشتن برای استناد فتوایی و... را داراست با امر مولوی که واجد این خصوصیات است، تا چه اندازه می‌تواند سبب انحراف در مسیر استنباط حکم شرعی باشد. برخی از معاصران معتقدند که بعید نیست بسیاری از اوامرِ وارد در نصوص دینی که به نظر می‌رسد ظهور در استحباب دارند، در واقع از نوع ارشادی باشند که درنتیجه فتوا به استحباب یا وجوب در آن موارد، نادرست

خواهد بود (همدانی، ۲۸۲/۱۰).

در این نوشتار در پی دستیابی به عناصر کلیدی در شکل‌گیری اوامر ارشادی و مولوی هستیم. پرسش اصلی این جستار آن است که ماهیت اوامر ارشادی و مولوی به چه عناصر و مؤلفه‌هایی وابسته است؟ برای دستیابی به پاسخ، با کاویدن نمونه‌های مشهور و مورد اتفاق از اوامر ارشادی، پس از کشف عوامل بنیادین امر ارشادی و مولوی توانسته‌ایم مرزی شفاف میان اوامر ارشادی با اوامر مولویِ استحبابی از یک سو و اوامر مولویِ طریقی از سوی دیگر ترسیم کنیم. اهمیت این مرزیابی در آن است که شباهت‌های میان سه‌گونهٔ مذکور، سبب خلط ناصواب آن‌ها در کلمات برخی از بزرگان شده است.

نگاهی به تحقیقات مشابه حاکی از آن است که هنوز پرسش‌های بی‌پاسخی در خصوص این موضوعِ کلیدی وجود دارد؛ عرب‌صالحی در مقالهٔ «نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برآیند روش‌شناختی آن»، به بیان روش‌شناسی و ارائهٔ سنجه‌های تمایز ارشادی از مولوی پرداخته و بر این باور است که بهترین میزان در جداسازی مولوی از ارشادی، سنجه‌ای است کهن که از سوی دانشمندان قبل از شیخ انصاری مطرح شده است که عبارت است از دنیویِ محض‌بودنِ اوامر ارشادی در برابر اوامر مولوی که ناظر به امور اخروی‌اند. او معتقد است سایر ملاک‌هایی که بعدها از سوی فقها مطرح شده است، کارایی لازم را ندارد (صص ۷۱تا۹۰).

فرح‌زادی در نوشتار «امر ارشادی و مولوی در اصول شیعه»، موضوع اوامر ارشادی و مولوی را از مباحث مستحدث علم اصول دانسته که چندان هم مورد اقبال دانشمندان واقع نشده است. نگارندهٔ مذکور در جمع‌بندی خود به این نتیجه رسیده است که اگر امر شرعی در خصوص حکم عقل وارد شود و ضمناً حمل آن بر مولویت، مستلزم محال باشد؛ آن امر، ارشادی خواهد بود و در غیر این صورت، مولوی است. او اوامر ارشادی را فاقد طلب و بعث حقیقی دانسته و آن را امری صوری و ظاهری تلقی کرده است (صص ۶۵تا۹۲).

فاضل هیدجی در جستار «اوامر مولوی و ارشادی» به بررسی رابطهٔ اوامر ارشادی و مولوی با اخبار و انشا، حکم وضعی و تکلیفی و نیز احکام عقلی پرداخته است و این اصل که امر ارشادی صرفاً در مواردی است که در آن، حکم عقلی وجود داشته باشد را نقد و انکار کرده و بر این باور است که هرگاه مولا از آن نظر که عاقل یا عالم به غیب یا واعظ و دلسوز است، سخنانی داشته باشد، دستوراتش ارشادی تلقی خواهد شد. او در پایان، یادآور شده است که در موارد شک در مولوی یا ارشادی‌بودن، اصل اولی و ضابطهٔ عامی برای تفکیک وجود ندارد (صص ۲۷تا۳۶).

این نوشتار به دلایلی متمایز است که عبارت‌اند از: نتایج تحقیق در خصوص چیستی‌شناسیِ اوامر

ارشادی، متفاوت با چیزی است که در جستارهای مشابه به چشم می‌خورد؛ روش دستیابی به نتایج نیز تازه است و درنهایت، تفکیک واضح میان سه نهادِ ارشادی، مولوی استحبابی و مولوی طریقی نیز -که کاربرد بسیاری در میان دانشیان فقه و اصول دارد- را می‌توان از نقاط بدیع تحقیق دانست.

در آثار دانشیان اصول، ارشادی و مولوی‌بودن، گاه وصفِ اوامر شرعی قرار گرفته و گاه به‌عنوان صفتی برای حکم شرعی (اصفهانی، نهایه الدرایه فی شرح الکفایه، ۳۵۷/۲؛ خوئی، دراسات فی علم الاصول، ۲۸۰/۳) مطرح شده است. برخی محققان معاصر بر این باورند که مقسم ارشادی و مولوی را نمی‌توان حکم شرعی دانست؛ چراکه حکم، چیزی جز انشاء به داعیِ جعل داعی نیست و انگیزهٔ (داعی)، داخل در ماهیت حکم است. بر این اساس، ارشادیات که انشاء به داعی ارشادند را نمی‌توان از اقسام حکم تلقی کرد (عرب‌صالحی، ۷۲).

صرف‌نظر از اینکه تحلیل مذکور دربارهٔ ماهیت حکم شرعی و دخالت داعی در حکم تا چه حد پذیرفتنی است، باید گفت که در بسیاری از استعمالات، مقصود از اوامر و نواهی شرعی، همان احکام شرعی است و این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار گرفته شده است، روشی که تحقیق حاضر نیز کم‌وبیش از آن متابعت کرده است.

در تعریف اوامر مولوی و ارشادی، اجمالاً می‌توان بیان کرد که از منظر دانشیان اصول، دسته‌ای از اوامر شرعی ماهیت قانونی و تشریعی دارند که مخالفت با آن عصیان و گناه محسوب می‌شود و علاوه بر گرفتارشدن در مفاسد ذاتی موجود در آن، به عقاب و عذاب الهی نیز منجر می‌شود. در مقابل، دستورات شرعی‌ای وجود دارد که صرفاً راهنمای به‌سوی برخی مصالح یا مفاسد خارجی‌اند، مخالفت با آن، سرکشی و عصیان مولا محسوب نمی‌شود و فقط به ازدست‌رفتن مصالح ذاتی عمل منجر می‌شود، اما عقاب الهی را به‌دنبال ندارد، گونهٔ نخست را امر مولوی و قسم اخیر را ارشادی می‌نامند.

در این جستار، ماهیت این دو نوع امر شرعی از دیدگاه اصولیان بررسی می‌شود و سپس با نگاهی به آنچه در خصوص تعریف و بیان ویژگی‌های اوامر مولوی و ارشادی در آثار فقهی و اصولی مطرح‌شده، به تحلیل این انظار و بیان نظریهٔ برگزیده می‌پردازیم.

۱. دیدگاه‌های اصولیان

عصارهٔ آنچه در کلمات اصولیان در این موضوع وجود دارد را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد.

أ. در برخی آثار فقهی و اصولی، اصطلاح حکم ارشادی در برابر حکم مولوی، تشریعی، شرعی و تعبدی آمده است (انصاری، الاجتهاد و التقلید، ۲۵۰؛ همو، رسائل فقهیة، ٥٤؛ رشتی، ۳۰۵؛ شهرستانی،

۲۸۳؛ همدانی، ۱٤/۱؛ جزایری، ۲۸۵/۳). از دیدگاه برخی اصولیان، اوامر مولوی و ارشادی قسیم یکدیگر، متباین و فاقد جامع هستند و درنتیجه، ارادهٔ هر دو در یک استعمال واحد ناممکن است (طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۲/۱؛ نائینی، ۶/۲؛ اصفهانی، نهایه الدرایه فی شرح الکفایه، ۹۰/۴؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۴۱۲/۴؛ روحانی، ۴۷۱/۴). اما در نقطهٔ مقابل، گروهی دیگر معتقدند اوامر مولوی و ارشادی اختلاف ذاتی ندارد و تنها نقطهٔ افتراقشان، در دواعی و انگیزه‌هاست؛ بدین معنا که امر ارشادی، امر به داعی ارشاد و امر مولوی، امر به داعی مولویت است (حکیم، ۵۰۹،۳۱۰/۳؛ روحانی، ۳۲۴/۴). بر همین اساس، امر و طلب می‌تواند معنایی اعم از ارشادی و مولوی داشته باشد؛ زیرا ارشادی‌بودن و مولوی‌بودن، از قبیل دواعی و انگیزه‌هاست نه معانی تا اینکه استعمال طلب در هر دو، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد باشد (شهیدی تبریزی، ۶۵/۱). در راستای همین نگرش است که محقق اصفهانی، امر ارشادی را انشاء به داعی بیان مصالح و امر مولوی را انشاء به داعیِ جعل داعی معرفی می‌کند (اصفهانی، نهایه الدرایه فی شرح الکفایه، ۳۰۷/۲). مشابه این مضامین، گاه در کلمات برخی اصولیان این‌گونه مطرح می‌شود که امر ارشادی، ایجاب فعل است به داعی وصول به ملاکات که این ملاکات همان مرشدٌ الیه است (انصاری، الاجتهاد و التقلید، ۲۱۸) یا امر ارشادی آن است که به‌عنوان طریق احراز مصالح وارد شده است (سبحانی تبریزی، ۳۲۲/۲) یا اینکه داعی و غرض در امر ارشادی، بیان حال متعلق است؛ یعنی بیان می‌کند که در متعلق امر، مصالح و منافعی وجود دارد، اما غرض در امر مولوی، بیان مصالح متعلق نیست؛ بلکه تحریک عبد است در جایی که محرک دیگری وجود ندارد (اصفهانی، ابوالحسن، وسیلة الوصول الی حقائق الأصول، ۵۹۹/۱). به دیگر بیان، گفته شده که در امر ارشادی هیچ‌گونه تحریکی از سوی مولا راجع به عبد وجود ندارد؛ آنچه مولا انجام می‌دهد صرفاً بیان صلاح و رُشد است و این عبد است که باید با انگیزهٔ درونی به‌سوی انجام فعل مصلحت‌دار حرکت کند؛ اما در امر مولوی مولاست که با ایجاد انگیزه در عبد، او را به‌سوی انجام کارهایی که به صلاح عبد تشخیص داده است، سوق می‌دهد (کمره‌ای، ۱۳۵/۱).

ب. در امر ارشادی، بعث و طلب حقیقی وجود ندارد، بلکه این‌گونه اوامر، تنها در قالب و صورت طلب بیان می‌شوند، لذا در خصوص آن بایستی واژهٔ بعث صوری به‌معنای بعثی که مجرد و خالی از طلب نفسانی است به کار برده شود، اما امر مولوی مشتمل بر بعث حقیقی است (مشکینی، ۷۴؛ قزوینی، ۶۸۱/۲؛ مکارم شیرازی، ۵۴۸/۱)؛ به دیگر بیان، اوامر ارشادی به‌صورت طلب و در هیئت صیغهٔ امر بیان می‌شوند، اما در واقع اِخبار صرف‌اند برخلاف اوامر مولوی که انشاء طلب‌اند (روحانی، ۴۴۷/۴؛ شبیری زنجانی، ۳۲۸/۱). در امر ارشادی، هیچ اراده یا کراهتی (حب و بغض) در نفس آمر وجود ندارد (حسینی فیروزآبادی، ۸٤/٤). اما در مقابل، برخی دیگر از فقها، امر ارشادی را امر و طلبی حقیقی دانسته و تصریح

کرده‌اند که طلب‌بودن امر ارشادی، امری وجدانی است (عراقی، ۲۶۵) و تفاوت ارشادی و مولوی را نـه در ناحیهٔ اِخبار و انشاء که در ناحیهٔ داعی و انگیزه اسـت (همـو، ۲۱۲تـا۲۱۳؛ روحـانی، ۲۶۶/۵تـا۲۶۷). در همین راستا، یکی از پژوهشگران معاصر بر این نکته تأکید می‌کند که ارشادی‌بودن امر و نهی باوجود اراده و کراهت در آمِر و ناهی منافات ندارد (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۰).

ج. امر ارشادی دلالت بـر وجـوب یـا اسـتحباب نمی‌کنـد (مجلسـی، محمـدتقی، روضـة المتقـین، ۲۹۵/۹؛ انصاری، الاجتهاد و التقلید، ۲۵۰؛ طباطبایی قمـی، مبـانی منهـاج الصـالحین، ۳۶۵/۳؛ همـو، دراساتنا من الفقه، ۱۴۴/۳). بر این اساس امر ارشادی، مصـحّحِ عبادیـت نیسـت و نمی‌توانـد عبادت‌سـاز باشد. برخی این معنا را این‌گونه بیان می‌کنند که امر ارشادی، صلاحیت مقربیت ندارد و ازاین‌رو شبیه اوامر توصلی است که فاقـد صـلاحیت عبادی‌سـازی افعال‌انـد (خـویی، التنقـیح، ۴۹۳/۴؛ جزایـری، ۴۷۸/۵؛ بجنوردی، ۲۸۴/۲).

د. شخص مطیع در اوامر مولوی، علاوه بر دستیابی به مصالحی که در ذات فعل مأمورٌبـه وجـود دارد، مستحق ثواب نیز می‌شود و البته عاصی نیز ضمن ازدست‌دادن این مصالح به حکـم عقـل مسـتحق عقـاب خواهد بود؛ اما اوامر ارشادی، ثواب‌ساز یا عقـاب‌آور نیسـتند (همـدانی، ۱۴/۱؛ ایروانـی، ۳۴/۱؛ شـهیدی تبریزی، ۸۹/۱؛ مشکینی، ۷۵). نزد عرف و عقلا غیر از مصالحِ فعل مطلوب، چیز دیگری بر اوامر ارشادی مترتب نمی‌شود و آنچه بر امر ارشادی مترتب است صرفاً مصالح و مفاسد مرشدٌ الیه است؛ تعابیری نظیـر «لا یترتّب علیه إلّا ما یترتّب علی المرشد إلیه» یـا «و الأمـر الإرشـادی یـدور مـدار الأمـر المرشـد إلیـه» به‌خوبی گویای این نظریه است (خویی، الهدایة فی الاصول، ۲۹۶/۳؛ شهرستانی، ۲۸۳).

برخی اصولیان، حکم ارشادی را تابع مرشدٌالیه معرفی کرده‌اند که به نظر می‌رسـد مضـمون مشـابه بـا آنچه گذشت، مرادشان بوده است (جزایری، ٣٠٦/٥)؛ به دیگر بیان، مخالفت با امر ارشادی، برخلاف امـر مولویِ وجوبی، عصیان و گناه نامیده نمی‌شود و مضرٍّ به عدالت نیسـت (مجلسـی، محمـدباقر، ٤٦٧/١٢؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ٢٤٠/٧؛ شبیری زنجانی، ٢٦٦٥/٨). همان‌گونه که اطاعت اوامـر ارشـادی نیز ثواب و قربی ندارد و مخالفتش بُعدی از ساحت مولا ایجاد نمی‌کند (همان، ۳۲۸/۱). بر همین اساس، برخی اصولیان با ارشادانگاشتن امر خداوند به حضرت آدم(ع) مبنی‌بر اجتناب از درخت معهـود، بـر ایـن باورند که مخالفت با این‌گونه دستورات الهی را نیز نمی‌توان گناه نامید (بهبهانی، ٥٠٥/٢).

ه. خطاب مولوی، بیانگر حکمی است که از مولا بما هو مولا صادر شده است، اما ارشـادی آن اسـت که ازنظر مولویت صادر نشده و از شؤون مولویت مولا نیست. در ارشادیات، حیث صـدور حکـم ازسـوی شارع نه حیث مولابودن، بلکه حیثیت ناصح و مرشدبودن اوست (اصفهانی، نهایه الدرایه فی شرح الکفایه،

۲/ ۱۷۰؛ صدر، مباحث الاصول، ٤/١٣؛ روحانی، ٥/ ٢٦٦تا٢٦٧).

و. هرجا که عقل حکم استقلالی است، حکم صادرشده از شارع در آن خصوص ارشادی خواهد بـود (مظفر، ۲۱۷/۱تا۲۱۸)؛ برخی اصولیان، امر مولوی را همان امر تأسیسی و امر ارشـادی را متـرادف بـا امـر تأکیدی انگاشته‌اند (همان، ۲۹۴/۲). اما گروهی دیگر معتقدند حکمی ارشادی است کـه از جعـل حکـم مولوی در آن مورد، محذورهای عقلی همچـون لغویـت، دور یـا تسلسـل لازم آیـد؛ ماننـد اوامـر اطاعـت (اطیعوا اللّه و اطیعُوا الرَّسُول) که مولوی‌بودن آن مسـتلزم اطـاعتی دیگـر و درنتیجـه، لـزوم تسلسـل اسـت (همان، ۲۳۷/۱؛ مشکینی، ۷۶).

ز. غرض در امر ارشادی، منفعت دنیوی است و مراد از امرونهی ارشادی، طلبـی اسـت کـه فایـده‌اش دنیوی باشد و ثواب اخروی نداشته باشد؛ به دیگر بیان، امر ارشادی آن است که متعلق به امور دنیوی است و مخـالفتش بلامـانع اسـت (مجلسـی، محمـدتقی، لوامـع صـاحبقرانی، ۲۱۱/۱ و ۴۵۲/۱؛ مجلسـی، محمدباقر، روضة المتقین، ۲۹۵/۹؛ همان، ۴۶۷/۱۲؛ صـاحب‌جواهر، ۳۹۶/۲۹). امـا در مقابـل، برخـی معتقدند تعلق به امور دنیوی، الزاماً نشان ارشادیت نیسـت (شـبیری زنجـانی، ۷۷۳۴/۲۵) و امرهـایی کـه دربارهٔ تکالیف مربوط به برخی خوردنی‌ها یا اجتناب از افعالی که مفاسد دنیوی چون فقـر، مـرض و... بـه دنبال می‌آورد، همگی تعبد محض و مولوی اسـت و بـاوجود دربرداشـتن مصـالح دنیـوی، نبایـد آن‌هـا را ارشادی تلقی کرد (عراقی، ۲۶۵).

ح. برخی معاصران پس از تتبع کاربردهای گوناگون اوامر ارشادی، به این نتیجه رسیده‌اند که اصـطلاح ارشادی دو کاربست متفاوت دارد: گاه به امری که جعل شارع در خصوص آن لغو است، اطلاق مـی‌شـود؛ نظیر اوامر اطاعت و گاه، اموری که مجعول شارع مقدس‌اند، ارشادی نامیده شده‌اند؛ نظیر امر به وفـای بـه عقود (که ارشاد به حکم وضعی لزوم عقد است)، امر به اجزاء، شرایط یا موانع مأموربه و نیز امـر در جـایی که عقل دربارهٔ آن قضاوت قطعی دارد (نظیر امـر بـه امانتـداری یـا دفـاع از خـود)، همگـی نمونـه‌هایی از مجعولات شارع است که در لسان اصولیان به‌عنوان ارشادی نام‌گذاری شده‌اند. براین اساس، می‌تـوان امـر ارشادی را به ارشادی مولوی و ارشادی غیرمولوی تقسیم کرد (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۱). از سوی دیگر عده‌ای دیگر از هم‌عصران بر این دیدگاه اصرار دارند که اساساً احکام ارشـادی در جـایی اسـت کـه در آن، تشریع ممکن نباشد؛ بدین معنا که اگر حکمی از سوی شارع در حـوزهٔ تشـریع وارد شـد، دیگـر نمی‌توانـد حکم ارشادی تلقی شود، چراکه حوزهٔ تشریع، جایگاه مولویت است که بـا موضـع ارشـاد کـاملاً متبـاین و متفاوت است (اراکی، محسن، ۲۸۷).

۳. تفاوت اوامر ارشادی با اوامر مولوی استحبابی

اصولیان، اوامر مولوی را به وجوبی و استحبابی و نیز نفسی و طریقی تقسیم کرده‌اند (مظفر، ۳۵۲/۱). گام بعدی این تحقیق، مقایسهٔ میان سه گونه از اوامر شرعی است: امر ارشادی، امر مولویِ استحبابی و امر مولوی طریقی. هدف از پرداختن به چنین مقارنه‌ای و ارتباط آن با موضوع تحقیق آن است که این مقایسه می‌تواند به شناخت بهتر ماهیت اوامر ارشادی و تفاوت آن با اوامر مولوی منجر شود؛ ازاین‌رو در این مجال، به تفاوت‌های میان اوامر ارشادی با اوامر مولوی استحبابی- که گاه به‌دلیل مشابهت ظاهری درهم آمیخته‌اند- اشاره می‌کنیم.

آنچه بی‌نیاز از توضیح است، تفاوت میان امر مولویِ وجوبی و امر ارشادی است، زیرا واضح است که این تفاوت را بایستی در عقاب جُست؛ به این معنا که مخالفت با امر مولوی وجوبی عقاب‌آور است، حال آنکه عصیان ارشادیات، عقابی به‌دنبال نمی‌آورد و فقط به محروم‌شدن از مصالح مرشدٌالیه می‌انجامد. اما گره دقیقی که باید گشوده شود، تفاوت میان امر ارشادی با امر مولویِ استحبابی است؛ بدیهی است که تفاوت این دو نوع امر را نمی‌توان در عقاب دانست، زیرا مخالفت هیچ‌کدام از آن‌ها عقاب‌آور نیست. از سوی دیگر، ثواب نیز نمی‌تواند فارق مناسبی برای تمایز این دو نوع از اوامر شرعی باشد؛ بدین معنا که نمی‌توان ادعا کرد مستحبات مولوی برخلاف اوامر ارشادی، ثواب دارد؛ چراکه در شریعت، مستحباتی وجود دارد که به‌خودی‌خود، فاقد ثواب اخروی‌اند و از آن به مستحبات توصلی یاد می‌شود؛ برای مثال گفته شده که نکاح یا انفاق و یاری تهیدستان از زمرهٔ مستحبات توصلی‌اند، چراکه در این‌گونه اوامر، با فرض فقدان قصد قربت نیز غرض شارع حاصل می‌شود، اگرچه ثوابی در کار نخواهد بود. واضح است که در تمام توصلیات (چه واجب و چه مستحب)، قصد قربت سبب کمال عمل و حصول ثواب است، اما این قصد نقشی در تحقق مطلوب شارع و امتثال امر او ندارد (شبیری زنجانی، ۲۳/۱). بنابراین، گونه‌ای از احکام مولوی یعنی مستحبات توصلی وجود دارد که کاملاً مشابه ارشادیات هستند؛ یعنی ترک آن از سوی مکلف عقابی به‌دنبال نمی‌آورد و امتثالش نیز ثوابی در بَر نخواهد داشت.

کوتاه سخن آنکه، تأمل در مستحبات توصلی به‌عنوان قسمی از احکام مولوی، حاکی از آن است که نه فقدان عقاب و نه وجود ثواب، هیچ‌کدام نمی‌تواند فارق دقیقی میان مولوی و ارشادی باشد و باید نقطهٔ افتراق را در جای دیگری جست.

به نظر می‌رسد که تفاوت این دوگونه امر باید به این صورت بیان شود که در امر مولویِ وجوبی، مولا از مولویتش برای جعل عقاب بهره می‌گیرد، اما در اوامر مولوی استحبابی، از این مولویت و جایگاه در ایجاد قرب و بُعد استفاده می‌کند. مراد از قرب و بُعد آن است که اگر عبد، امر استحبابی را اطاعت کرد به مولا بما

أنّه مولا نزدیک می‌شود و اصطلاحاً قُرب مولوی پیدا می‌کند، ولی در امر ارشادی، مولا مطلقاً از مولویت خود استفاده نکرده است، نه در جعل عقاب و نه در ایجاد قرب و بُعد.

مفهوم قرب و بُعد مولوی را در قالب مثالی عرفی تبیین می‌کنیم؛ فرض کنید یکی از کارمندان اداره‌ای با همسر خود در محیط خانه دچار اختلاف شده است. دوستان او از رئیس (مولا) می‌خواهند که او را نصحیت کند. رئیس نیز از مقام، جایگاه و اثر روانی‌ای که شخصیت حقوقی او به‌عنوان رئیس و مولا دارد (جایگاه مولویت)، برای تحریک این کارمند به تصحیح رفتارش استفاده می‌کند. واضح است که در این خصوص هیچ‌گونه مجازات اداری وجود ندارد، زیرا اساساً دایرهٔ مولویت رئیس صرفاً در چهارچوب قوانین اداره است و هرگز به مسائل شخصی کارمندان نمی‌رسد؛ اما درعین‌حال، توصیهٔ او به‌سبب شخصیت حقوقی‌اش اثربخشی بیشتری نسبت به سایران دارد. ریاست می‌تواند از جملات انشایی و امری یا گزاره‌های اِخباری استفاده کند، حتی می‌تواند از بیان مصالح و مفاسد کمک بگیرد، اما عنصر اصلی تأثیرگذار، نه شیوهٔ گفتار او، بلکه جایگاه ریاست و مولویت اوست؛ شاهد بر این ادعا آنکه شاید بارها افراد دیگری با لحن‌ها و اسلوب‌های متفاوت، همان توصیه‌ها و اوامر را بیان کرده باشند، اما آنچه دربارهٔ رییس وجود دارد که در دیگران نیست، همانا شخصیت حقوقی اوست. امتثال و اطاعت چنین اوامری، نوعی احترام به مقام ریاست و سبب تقرب به مولا است، اما درعین‌حال، عصیان و مخالفت نیز عقوبت و مجازاتی در پی ندارد، گرچه سبب بُعد از مولا و نوعی هتک حرمت جایگاه ریاست تلقی می‌شود که اثر خارجی آن، نه عقاب بلکه محرومیت از برخی تفضلات ریاست است؛ در عرف گاهی از این حالت تعبیر می‌شود به «از چشم مولا افتادن.»

مثال عرفی فوق به‌خوبی می‌تواند ماهیت یک امر مولوی استحبابی و تفاوتش با وجوب مولوی و نیز امر ارشادی را نشان دهد. در اوامر ارشادی، مولا از مولویتش استفاده نکرده است، لذا مخالفت با ارشادیات، هتک حرمت او محسوب نمی‌شود، خدشه‌ای بر مولویتش تلقی نمی‌شود و در رابطهٔ قانونی عبد و مولا هیچ تأثیری نخواهد داشت. اما مخالفت با اوامر مولوی، نوعی هتک حرمت و بی‌ادبی راجع به مولا محسوب می‌شود که اثرش در واجبات مولوی، عقاب و در مستحبات مولوی، بُعد و دوری از مولا است.

خلاصه آنکه در دستورات ارشادی، مولا از جایگاه مولویت خود استفاده نمی‌کند اما در دستورات مولوی وجوبی، از این جایگاه در جعل عقاب و در دستورات مولوی استحبابی، از آن در ایجاد قرب و بُعد استفاده می‌کند.

ممکن است پرسشی در ذهن خواننده شکل گرفته باشد که فرق میان عقاب مولا و بُعد از مولا چیست؟ در پاسخ باید گفت: عقاب، عملی ارادی و خارجی از مقولهٔ فعل است که مولا راجع به عبد انجام

می‌دهد و موجب آزار و اذیت عبد خاطی می‌شود، اما بُعد از مقولهٔ انفعال است که خارج از ارادهٔ مولاست، خودبه‌خود اتفاق می‌افتد و مستند به مولا نیست؛ لذا برخلاف عقاب، قابل عفوکردن نیز نیست.

۴. تفاوت اوامر ارشادی و اوامر مولوی طریقی

مطابق مبنای برخی اصولیان، گونه‌ای از اوامر ارشادی، امر به اجزا و شرایط یک واجب است که در واقع چیزی جز ارشاد به ابراز مولویت سابق نیست، در بخش نمونه‌کاوی به‌تفصیل به این‌گونه اوامر خواهیم پرداخت. اما در آثار فقهی و اصولی، اوامری به‌عنوان مولوی طریقی نیز به چشم می‌خورد که شباهت زیادی به این‌گونه اوامر ارشادی (امر به اجزا و شرایط) دارد (جزایری، ۳۴۶/۵)؛ ازاین‌رو پرداختن به تفاوت‌های میان این دو گونه از اوامر شرعی، ضمن آنکه ماهیت آن‌ها را شفاف‌تر می‌سازد، مانع از خلط ناصواب آن‌ها نیز می‌شود.

ازجمله مواردی که در دانش اصول از حکم مولویِ طریقی سخن به میان آمده است، در تحلیل روایات احتیاط است. در تبیین ماهیت مولوی طریقی گفته شده است که گاه مولا از مولویتش استفاده می‌کند، اما این حکم مولوی، فاقد مصلحت مستقل است؛ برای مثال برخی معتقدند لزومی‌ندارد که اوامر احتیاط را ارشادی بدانیم، بلکه می‌توان آن را مولویِ طریقی دانست؛ به این معنا که مولا در ابتدا تعدادی احکام مولوی (اعم از واجب یا حرام) جعل و سپس به‌منظور تحفظ بر این وجوب‌ها (یا حرمت‌ها)، امر به احتیاط کرده است که در این صورت، اوامر احتیاط، ارشادی نخواهند بود بلکه مولوی‌اند، البته مولویِ طریقی؛ به این معنا که مولا واقعاً از مولیتش استفاده کرده و حکم مولوی جعل کرده و لذا اطاعت و عصیان نیز معنادار است، اما جعل این حکم به‌منظور تحفظ بر اوامر مولوی قبلی است، لذا آن را طریقی نامیده‌اند؛ بدین معنا که اگر اوامر مولوی سابق نمی‌بود، این اوامر احتیاطی نیز صادر نمی‌شد (صدر، بحوث فی علم الاصول، ۲۸۴/۱۱؛ مکارم شیرازی، ۷۲/۳؛ اراکی، محمدعلی، ۱۱۷/۲).

اگر اوامر احتیاط، ارشادی باشد مفادش آن است که گویا شارع چنین فرموده است: «مواظب باش و به مشتبه نزدیک نشو تا مبادا به مفاسد محرمات واقعی گرفتار شوی.» در این حال اگر فردی مایع مشکوک‌الخمریه را خورد و از قضا خمر واقعی درآمد، تنها یک عقاب به‌سبب مخالفت با امر مولوی (اجتنب عن الخمر) گریبان‌گیرش خواهد شد و مخالفت با امر احتیاط به‌سبب ارشادی‌بودنش، عقاب مستقلی ندارد. اما اگر اوامر احتیاط را مولویِ طریقی بدانیم، گویا ناپاکی خمر در دیدگاه شارع آن‌قدر زیاد بوده که دستور داده حتی مشتبه‌الخمریه را -فارغ از اینکه واقعاً خمر است یا نه- نیز باید ترک کرد. در این فرض، ارتکاب مشتبه در صورت مصادفت با حرام واقعی، متضمن دو عقاب خواهد بود؛ یکی به‌دلیل

مخالفت با امر مولوی نفسی (اجتنب عن الخمر) و دیگری به‌دلیل مخالفت با اوامر مولوی طریقی احتیاط (احتط)!

اوامر مولوی طریقی در قوانین عقلایی نیز درخورِ ردیابی است؛ مثلاً نشان «ورود ممنوع» که معمولاً صدها متر جلوتر از یک پرتگاه نصب شده است، نمونه‌ای از یک امر طریقی مولوی است؛ چراکه عبور از این علامت، مستلزم عقاب و جریمه است، حتی اگر به مفسدهٔ سقوط در پرتگاه نیز منتهی نشود.

بر این اساس، کار فقهی دقیقی که در فرایند استنباط بایستی صورت گیرد آن است که در مواردی که فقیه با حکمی، ناظر به احکام مولوی سابق مواجه می‌شود، به‌دنبال اَماراتی برای تشخیص مولوی طریقی یا ارشادی‌بودن آن باشد. لذا نمی‌توان در تحلیل احادیث آمره به احتیاط، با این استدلال که چون این‌گونه اوامر ناظر به واجبات و محرمات ثابت‌شده در شریعت‌اند و مصلحت و مفسدهٔ جدیدی غیر از مصالح و مفاسد احکام مولوی قبلی ندارند، ارشادی‌بودن اوامر احتیاط را نتیجه گرفت؛ چراکه نظارت بر مولویت سابق، هم در اوامر ارشادی و هم در مولوی طریقی وجود دارد.

بنابراین برای اثبات ارشادیت اوامر احتیاط، باید در پیِ قرائن دیگری بود؛ مثلاً اینکه بررسی احادیث احتیاط نشان می‌دهد که شارع هیچ‌جا بر ترک احتیاط، وعدهٔ به عقاب نداده است، بلکه لسان ادلهٔ احتیاط همواره تحذیر از عقابی است که در رتبهٔ قبلی وجود داشته است. در واقع، مفاد این احادیث این‌گونه توصیف‌شدنی است: «احتیاط کن تا به عقاب محرمات شرعی که قبلاً بیان شده، دچار نشوی.» از اینکه عقاب در رتبهٔ قبل از ادلهٔ احتیاط، ثابت فرض شده است، معلوم می‌شود که نفس احتیاط، عقابِ مستقل ندارد. درصورتی‌که که اگر ادلهٔ احتیاط، مولوی می‌بود، بایستی مفادش این‌گونه می‌بود که: «احتیاط کن چراکه اگر احتیاط نکنی، خداوند تو را به‌واسطهٔ ترک احتیاط، عقاب خواهد کرد.»

آنچه در تفاوت اوامر ارشادی و مولوی طریقی گذشت، نکات دقیقی را آشکار می‌سازد: نخست آنکه، عدم‌مصلحت مستقل از مقوّمات اوامر ارشادی نیست و طرح آن به‌عنوان ملاک افتراق ارشادی از مولوی نااستوار است؛ چراکه می‌توان حکمی را فرض کرد که مصلحت مستقل ندارد و بااین‌حال، مولوی (از نوع طریقی) باشد. نکتهٔ دیگر آنکه ابراز مولویت در احکام طریقی، محال نیست و امکان دارد که دو مولویت در مصلحتی اجتماع کنند؛ یکی مولویت نفسی و دیگر مولویت طریقی. علاوه بر این، ناراستی یکسان‌انگاری امر ارشادی و تأکیدی و از سوی دیگر وحدت اوامر مولوی و تأسیسی نیز روشن می‌شود؛ چراکه یک امر مولوی را می‌توان از طریق امر مولوی دیگر تأکید کرد و یک امر ارشادی نیز می‌تواند کاملاً بدیع و تأسیسی باشد.

۵. نمونه‌کاوی در اوامر مولوی و ارشادی

برای تحلیل نظریات و ارائهٔ رأی برگزیده، به سراغ مثال‌هایی از اوامر ارشادی و مولوی که به‌طور نسبی مورد وفاق و اجماع فقیهان است، رفته و کوشیده‌ایم تا از طریق واکاوی این مثال‌ها، به عناصر اصلی و مقوّمات اوامر ارشادی و مولوی دست یابیم و سپس از نتایج این کاوش، در ایجاد مرز شفاف میان اوامر ارشادی، اوامر مولوی استحبابی و مولوی طریقی بهره برده‌ایم. ازاین‌رو، به تحلیل چهار گونهٔ مشهورِ اوامر ارشادی می‌پردازیم که عبارت‌اند از: اوامر طبیب، اوامر اطاعت، امر به اجزا و شرایط، اوامر غیرتشریعی.

۵. ۱. اوامر طبیب

ازجمله مثال‌های مشهور مطرح‌شدهٔ غالب فقها برای امر ارشادی، اوامر طبیب است (حائری اصفهانی، ۱۴۳؛ انصاری، فرائد الاصول، ۱/ ۴۶۷؛ رشتی، ۲۱۲؛ روحانی، ۴۶۲/۴؛ جزایری، ۳۰۶/۵؛ مکارم شیرازی، ۷۳/۳). دقت در این مثال محل وفاق، می‌تواند برخی عناصر بنیادین امر ارشادی را آشکار سازد. به نظر می‌رسد یک نوع از اوامر ارشادی در جایی شکل می‌گیرد که آمر (امرکننده)، فاقد مولویت باشد. چنین شخصی هیچ‌گاه نمی‌تواند از مولویتش برای تحریک دیگران به انجام فعلی استفاده کند، لذا امر مولوی در آمرِ فاقد حق مولویت، بی‌معناست. به همین دلیل است که اوامر طبیب، همواره شاه‌فرد ارشادیات تلقی شده است. طبیب، مولا نیست تا بتواند از مولویتش استفاده کند و بیمار را با استفاده از حق مولویت، به‌سوی انجام کاری سوق دهد، بلکه او برای برانگیختن بیمار فقط می‌تواند از بیان مصالح و مفاسد واقعی کمک بگیرد. بیمار نیز اوامر طبیب را به‌سبب وجود همان مصلحت‌ها یا مفسده‌های ذاتی انجام می‌دهد، نه اینکه شأن و جایگاه مولوی و ریاست برای پزشک قائل باشد.

تأمل در ماهیت اوامر طبیب می‌تواند لغزشگاه عده‌ای از اصولیان را نیز آشکار سازد؛ همان‌گونه که گذشت برخی معتقدند که اوامر ارشادی، فاقد طلب حقیقی است و اِخبار صرف است و لذا آن را «بعث صوری» نامیدند. دقت در اوامر طبیب، ناراستی این اندیشه را برملا می‌سازد، چراکه در حالت متعارف، دستورات یک پزشک همراه با طلب نفسانی است؛ به این معنا که او در واقع و درحقیقت، در نفس خویش تمایل به بهبودی بیمار و انجام اوامر خود از سوی او دارد. نکته اینجاست که طبیب برای تحقق این طلب‌های حقیقی و واقعی، از راه تبیین مصالح و مفاسد وارد می‌شود، نه از طریق ابراز مولویت. این موضوع نشان می‌دهد ارشادیات، اِخبار صرف نیستند، بلکه در آن‌ها انشاء طلب وجود دارد. از مطالب پیش‌گفته آشکار می‌شود که اندیشهٔ برخی معاصران که اوامر طبیب را فاقد اراده و کراهت نفسانی می‌دانند، پذیرفتنی نیست و برخلاف فهم و ارتکازات عرفی است (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۱).

درخور ذکر است که باتوجه‌به آنچه گذشت، نظریهٔ برخی محققان مبنی‌بر اینکه امر مولوی، انشاء به

داعی جعل داعی است، اما ارشادی انشاء به داعی بیان مصالح و مفاسد است، دقیق به نظر نمی‌رسد، زیـرا در حکم ارشادی نیز جعلِ داعی وجود دارد؛ چراکه مولا در واقع و درحقیقت، طلب تحریک عبـد را دارد و می‌خواهد در او انگیزه ایجاد کند، منتها این هدف را از طریق بیان مصـالح و مفاسـد دنبـال می‌کنـد، نـه از طریق استفاده از جایگاه مولویت. در واقع، ارشادی و مولوی هر دو انشاء به داعیِ جعـل داعی‌انـد، بـا ایـن تفاوت که ایجاد انگیزه در ارشادیات از راه بیان مصالح و مفاسد و در مولویـات از طریـق اسـتفاده از شـأن مولویت صورت می‌گیرد. می‌توان چنین گفت که تحریک از حیثِ مولویت، مولوی و تحریـک از حیثیـات دیگر، ارشادی است. البته ممکن است گفته شود مراد این محققـان از داعـی، داعـی مسـتقیم و بی‌واسـطه است که در این صورت، اشکال مذکور محملی نخواهد داشت.

۵. ۲. اوامر اطاعت

اوامر اطاعت، مثال مشهور دیگری است که در آثار فقهی و اصولی برای اوامر ارشادی بیان شده اسـت که مراد از آن، تعابیر قرآنی نظیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نـور: ۵۴؛ محمـد: ۳۳) اسـت (انصـاری، الاجتهاد و التقلید، ۲۵۰؛ عراقی، ۲۳۹؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۳۹۰/۴).

همان‌گونه که در بخش آغازین تحقیق گذشت، اصولیان معتقدنـد چنـین اوامـری را نمی‌تـوان مولـوی قلمداد کرد، زیرا در اوامر مولوی، مولویت بایستی در رتبهٔ قبل از امر وجود داشته باشد و حـال آنکـه چنـین شرطی در اوامر فوق به‌معنای وقوع دور یا تسلسل است و مجالی برای اِعمال مولویت مولا وجـود نخواهـد داشت (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۱). از این‌گونه اوامر در لسان برخی اصولیان به حکـم عقـل در سلسـله معالیل تعبیر شده است (طباطبایی قمی، آراؤنا فی أصول الفقه، ۳۹/۲). تأمل در این مثـال، گویـا آن اسـت که گونه‌ای از اوامر ارشادی جایی شکل می‌گیرد که واقعاً رابطهٔ مولویت و عبودیت میان آمر و مأمور وجـود دارد (برخلاف نوع اول) اما مولا نمی‌تواند از مولویتش استفاده کند. در واقع باید چنین گفت کـه در برخـی موارد، معقول نیست مولا از مولویتش در تحریک عبد، سود جوید. اوامر اطاعت، نشـان‌دهندهٔ ناسـتواری اندیشه‌ای است که ملاک ارشادی‌بودن را فایدهٔ دنیوی‌داشتن و در مقابل، مـلاک مولویـت را نـاظربودن بـه منافع اخروی‌بودن، می‌داند (مجلسی، محمدتقی، لوامع صاحبقرانی، ۴۵۲/۱، ۲۱۱،۳۱۰؛ همان، ۴۰۰/۷). واضح است که نمی‌توان اوامری نظیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» را فقط ناظر به امور دنیوی دانست!

علاوه بر این، ارشادانگاریِ اوامر اطاعت به‌خوبی نشان می‌دهد که امر ارشادی برخلاف آنچه از سوی برخی اصولیان تصور شده است، امری صوری، غیرواقعی و خالی از طلب نیست، چراکه نمی‌توان پذیرفت که شارع مقدس، اطاعت از خود و پیامبرش را واقعاً طلب نکرده باشد!

۵. ۳. امر به اجزا و شرایط

مثال مشهور و مورد وفاق دیگری که غالباً به‌عنوان مصداق اوامر ارشادی طرح می‌شود، امـر بـه اجـزا و شرایط یک مرکب است (نائینی، ۶/۲؛ سبحانی تبریزی، ۵۸۲/۳). برخی اصولیان بر این باورند که این‌گونه اوامر ارشادی در جایی است که آمر (امرکننده)، مولویت دارد و قادر است از مولویت خویش استفاده کند، اما بااین‌حال از این جایگاه استفاده نمی‌کند، زیرا قبلاً و در هنگام امر به مرکب، یک بار از مولویت خـویش استفاده کرده است؛ برای مثال، مولا ابتدا به یک مجموعهٔ مرکب مثل نماز امر می‌کنـد (صـلّ) و سـپس بـه اجزا و شرایط نماز دستور می‌دهد (تشهّد، اسجد، تسلّم)؛ در امر به اجزا، مـولا بـرای بـار دوم از مولـویتش استفاده نکرده، بلکه صرفاً ارشاد به همان دستور مولویِ قبلی کرده اسـت. بـه‌عبارت‌دیگر، مـولا بـا دسـتور صلِّ، مولویت خود را ابراز کرده و در عبد، برای امتثال، تولید انگیزه (جعل داعی) کـرده اسـت و دسـتورات بعدی او چیزی جز تفصیل و تشریح همان امر مولویِ اولی نخواهد بود. شاهد بر این ادعا، مسئلهٔ وحـدت عقاب است؛ تارک تمام اجزای صلاة، عقاب واحد دارد، نه اینکه به‌سبب ترک هر جـزء، عقـاب مسـتقلی را متحمل شود. وحدت عقاب، بیانگر وحدت تکلیف است که خود نشانگر آن است که مولا فقـط یـک بـار ابراز مولویت کرده است، نه آنکه ابراز مولویت‌های متعدد به تعداد اجـزای نمـاز صـورت گرفتـه باشـد. در واقع، این‌گونه اوامر ارشادی به شکل مستقیم، ارشاد به مصالح و مفاسد واقعیه نمی‌کند، بلکه ارشاد به یک امر مولوی سابق‌اند. تفاوت این نوع از اوامر ارشادی با گونهٔ قبلی در اینجاست که مولا می‌تواند از مولویتش استفاده کند و محذور عقلی وجود ندارد، لذا اگر بخواهد می‌تواند وجوب جدیدی جعل کنـد، امـا در ایـن اوامر، غرضش بیان اجزا و شرایط تکلیف سابق است نه ایجاد تکالیف جدید.

ازآنجاکه در این‌گونه اوامر ارشادی، مولا در مقام توضیح است، به‌خوبی قابلیت تبدیل‌شدن به اِخبار را نیز دارد. درخورِ ذکر است که در مقابل نظریهٔ مشهور، برخی بر این باورند کـه اطـلاق ارشـادی بـر چنـین اوامری در برابر مولوی نیست، بلکه در مقابل تکلیفی است و اساساً این‌گونـه اوامـر، قسـیم حکـم مولـوی نیستند، بلکه یکی از اقسام آن محسوب می‌شوند؛ چراکه احکام وضعی نظیر جزئیت، شـرطیت و ماننـد آن نیز ازنظر مولویتِ مولا صادر شده است (عرب‌صالحی، ۷۴/۹۹).

در ادامه و پس از تحلیل تمامی مثال‌های مدنظر، به نقد و تحلیل نظریهٔ ارشادی‌بودنِ اوامـر متعلـق بـه اجزا و شرایط و... می‌پردازیم و بر اساس مبانی برگزیده دراین‌باره به قضاوت خواهیم نشست.

۵. ۴. خروج از شأن تشریع

آن‌گونه که گذشت، از دیرباز ارتکازیِ ناخودآگاه میان دانشیان اصول وجود داشته است؛ مبنی‌بـر اینکـه بسیاری از نصوص دینی باوجود آنکه در قالب صیغهٔ امر و طلـب بیـان شـده‌اند، نمی‌تواننـد مبنـای حکـم

شرعی واقع و بر اساس آن، فتوا صادر شود. به نظر می‌رسد ریشهٔ این ارتکاز استوار در این است که شارع در این سنخ اوامر، در مقام قانونگذاری، تشریع و استفاده از جایگاه مولویت خود نیست، بلکه از بیان این گزاره‌ها، هدف دیگری را دنبال می‌کرده است. می‌توان چنین گفت که برخی اوامر از سوی مولا صادر شده اما در فضای قانونی نبوده است؛ توضیح مطلب آنکه، گاه آمر دارای مولویت است و می‌تواند از این مولویت استفاده کند و در مقام تفصیلِ اوامر مولوی سابق خود نیز نیست، بااین‌حال، اوامرش ارشادی است، زیرا از جایگاه و شأن تشریع و قانونگذاری خود سخن نمی‌گوید، بلکه به‌عنوان یک ناصح، مربی، واعظ و... نطق می‌کند.

امر به اشهاد در هنگام بیع (بقره: ۲۸۲)، امر به نکاح برای رفع فقر (طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۴۸۱/۵)، امر به استعاذه در هنگام قرائت قرآن (جرجانی، ۱۹۲/۱)، امر به اجتناب از مصاحبت بیش از هفت نفر در سفر (مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، ۲۲۶/۴)، امر به اجتناب از افراط و تفریط در انفاق (علیدوست، فقه و مصلحت، ۵۰۴) و مثال‌های فراوان دیگر، همگی نمونه‌هایی است از اوامری که بسیاری از فقها بر اساس آن فتوا به وجوب یا استحباب نداده و تصریح به ارشادی‌بودن آن کرده‌اند.

مجلسی اول دراین‌باره می‌گوید «......... چنان‌که بسیاری از اوامر وارد شده است در اطعمه و اشربه که نان و گوشت و شکر بخورید و سیر و پیاز و امثال این‌ها مخورید و مع‌هذا کسی قائل نشده به وجوب یا استحباب اول با حرمت و کراهت ثانی... .» (لوامع صاحبقرانی، ۴۰۱/۷). این اندیشه مخالفانی دارد (عراقی، ۲۶۵)؛ اما اصل وجود چنین ارتکازی انکارکردنی نیست.

در اندیشه‌ای همسو، برخی محققان معاصر با برشمردن شئون مختلف شارع بر این باورند که برای استفادهٔ حکم شرعی از نصوص دینی، باید این شئون مدنظرِ تام باشد. از دیدگاه ایشان، بسیاری از نصوص دینی در مقام بیان واقعیت‌ها و آثار وضعی اعمال است و ناشی از شأن انذار و تبشیر است و لذا نمی‌تواند مستند حکم شرعی فقهی قرار گیرد و بر اساس آن فتوا صادر شود (علیدوست، فقه و مصلحت، ۵۰۶).

یکی از فقیهان باریک‌بین معتقد است روایاتی که دربارهٔ فاصله‌گذاری میان چاه آب و فاضلاب بیان شده است، همگی ارشادی‌اند و نمی‌توان بر اساس آن فتوای فقهی صادر کرد؛ چراکه ائمه در این‌گونه موارد در جایگاه یک مفتی یا فقیه نیستند، بلکه از باب حفظ مصالح و دفع برخی مفاسد سخن گفته‌اند و لذا هیچ‌گونه تعبدی در این احادیث وجود ندارد و روایات مزبور نمی‌بایست در زمرهٔ احادیث فقهی قرار گیرند (خمینی، ۵۳/۲تا۵۹).

بررسی چهار نمونهٔ مذکور، یک عنصر محوری در تمایز ارشاد و مولویت را آشکار می‌سازد که استفاده از جایگاه مولویت است؛ بدین معنا که اگر در موردی، مولویت وجود نداشته باشد یا به هر دلیلی از

مولویت موجود برای تحریک عبد استفاده نشود، امر مولوی شکل نخواهد گرفت. لذا می‌توان چنین گفت که مولوی امری است که از حیثیت مولویِ مولا صادر شده و مولا از شخصیت حقوقی‌اش برای تحریک عبد به‌سوی انجام فعل استفاده می‌کند، اما اوامر ارشادی در جایی است که یا اساساً مولویتی وجود ندارد یا مولا به‌دلایلی از مولویت خود استفاده نمی‌کند، بلکه برای برانگیختن عبد از روش‌های دیگری همچون بیان مصالح و مفاسد بهره می‌برد. در هر دو حال، چه ارشادی و چه مولوی، مولا طالب تحریک عبد است و فقط ابزار محرّکیت، متفاوت است.

از آنچه گذشت، نااستواری اندیشه‌ای آشکار می‌شود که مولوی و ارشادی را دو گونهٔ متباین نمی‌داند و ارشادیات را به ارشادی مولوی و غیرمولوی تقسیم می‌کند؛ چراکه همان گونه که گفته شد مولا در تحریک عبد یا از جایگاه مولویت خویش استفاده می‌کند که در این صورت امر مولوی حادث می‌شود یا آنکه از این جایگاه بهره نمی‌برد و از طریق دیگری به تحریک عبد اقدام می‌کند که در این حال، امر ارشادی شکل می‌گیرد. بنابراین تصور ارشادی مولوی، تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد. تمسک برخی اصولیان به اوامری نظیر «أوفوا بالعقود» برای اثبات امر ارشادی مولوی (ارشاد به لزوم معاملات) (خویی، مصباح الفقاهة، ۲۷/۶) چندان دقیق به نظر نمی‌رسد، زیرا گاه بر یک امر مولوی (اوفوا بالعقود)، احکام وضعی مختلفی به دلالت التزامی مترتب می‌شود، اما این موضوع، تغییری در ماهیت مولوی این اوامر ایجاد نخواهد کرد. به دیگر بیان، درصورتی‌که شارع از جایگاه مولویت خود استفاده می‌کند، احکام و اوامری که از او صادر می‌شود باید به‌صورت مولوی تفسیر شوند و تفاوتی نمی‌کند این احکام از سنخ تکلیفی باشند یا وضعی و نیز تفاوتی نمی‌کند که احکام وضعی را دارای جعل و اعتبار مستقل بدانیم یا معتقد به انتزاعی‌بودن آن‌ها از احکام تکالیفی باشیم.

به نظر می‌رسد آنچه در کلمات برخی دانشیان اصول مبنی‌بر ارشادی‌بودن امر به اجزا، شرایط، موانع و... آمده است، تأمل‌برانگیز است؛ چراکه بر مبنای آنچه گذشت، اگر مولا از جایگاه مولویت خود در تحریک عبد بهره برد، دیگر تفاوتی نمی‌کند که امر به کل و مجموع باشد (نظیر صلّ) یا امر به شرایط و اجزا (اسجد، ارکع) و نیز تفاوتی نمی‌کند که امر را در قالب حکم تکلیفی بیان کند و سپس مکلف به انتزاع جزئیت یا شرطیت بپردازد یا آنکه شارع مستقیماً به جعل جزئیت یا شرطیت اقدام کند (جعلت الرکوع جزءا للصلاه). در تمام این حالات، حکم مولوی خواهد بود. استدلال بر ارشادی‌بودنِ امر به اجزا و شرایط از طریق وحدت عقاب نیز علاوه بر شبههٔ دوری‌بودن، ناشی از خلط میان وجوب نفسی و غیری است؛ بدین معنا که اوامر صادره به اجزا و شرایط مولوی‌اند، اما مولوی غیری است و درنتیجه عقابی مستقل از کل و مجموع ندارد و این موضوع منافاتی با مولویت امر به اجزا نخواهد داشت. برخی محققان معاصر تصریح

کرده‌اند که این‌گونه اوامر با احکام مولوی تکلیفی منافات ندارد (علیدوست، فقه و عقل، ۲۱۰).

نکتۀ تأمّل‌برانگیز دیگری که از مطالب پیش‌گفته فهم می‌شود آن است که وجود حکم عقلی در موضوعی، لزوماً به‌معنای ارشادی‌بودن امر شارع در آن موضوع خاص نخواهد بود؛ چه‌بسا، عبد حکمی را مستقلاً از طریق عقل ادراک کند. بااین‌حال، ازآنجاکه از این دستور عقلی منبعث نمی‌شود، مولا می‌تواند از مولویت خود برای تحریک عبد استفاده کند. واضح است که استفاده از مولویت که به‌معنای عقاب در فرض عصیان است، می‌تواند انگیزۀ مضاعفی در عبد ایجاد کند و ضمانت اجرایی مناسبی برای دستورات مولا باشد؛ نمونۀ عرفی، نظیر جوانی است که عقلش مضرات سیگار را کاملاً درک می‌کند، اما پدر چون می‌داند او از فرمان عقلش منبعث نمی‌شود، امر مولوی صادر می‌کند تا فرزند به‌دلیل جایگاه او این عمل را ترک کند. البته نکتۀ درخورِ توجه آنکه، برخی دانشیان اصول -که بر ارشادی‌بودن احکام شرعی در موارد وجود حکم عقل باور دارند- تأکید کرده‌اند که مقصودشان داعویت و تحریک بالفعل احکام عقلی، آن هم برای همۀ مکلفان نیست، بلکه وجود حکم عقلی که صرفاً صلاحیت و شأنیت تحریک عبد را داشته باشد، کافی است تا امر شرعی، ارشادی و تأکیدی تفسیر شود (مظفر، ۱۳۴/۲).

نگارنده بر این باور است که اذعان به عدم محرکیت حکم عقل برای عموم مکلفان (همان)، به‌خوبی لزوم ابراز مولویت و استفاده از جایگاه ریاست مولا برای ایجاد انگیزه در آن‌ها -که به‌معنای صدور حکم مولوی است- را آشکار می‌سازد. بر این اساس، وجود حکم عقل به‌عنوان ملاک تمایز ارشادی از مولوی، مناط جامعی نیست.

نتیجه‌گیری

از مجموع فرایند نمونه‌کاوی و مقارنه‌ای که میان اوامر ارشادی با مولوی استحبابی و مولوی طریقی صورت گرفت، نتایج زیر استنتاج می‌شود:

اول. مؤلفۀ بنیادین در اوامر مولوی (اعم از وجوبی و استحبابی)، استفاده از جایگاه مولویت در تحریک عبد است. فقدان شأن مولویت یا استفاده‌نکردن از آن، سبب ایجاد امر ارشادی است. این جستار در پی تحلیل مفهومی و بیان افتراق ثبوتی میان ارشادی و مولوی است و اذعان می‌کنیم که چنین ملاکی نمی‌تواند در مقام دلالت و اثبات به تفکیک دقیق این دو گونه امر شرعی منجر شود. بااین‌وجود تحلیل ثبوتی، مقدمۀ دستیابی و نیز سنجش هر نوع ملاک اثباتی ادعایی است؛ بدین معنا که دستیابی به ملاک‌های اثباتی کاربردی، بدون تنقیح بحث در مرتبۀ ثبوت، عملاً ناممکن و نامعقول است. در این مقاله بیان شده است که تفاوت ماهوی ارشادی و مولوی در استفاده یا عدم‌استفادۀ مولا از جایگاه و شخصیت

حقوقی خود در تحریک عبد است. پس از تنقیح این مطلب است که می‌توان به جمع‌آوری قرائن و ملاک‌هایی پرداخت که در مقام دلالت و اثبات نشان می‌دهد آیا مولا در دستوری خاص، از جایگاه مولویت سخن می‌گوید یا خیر؟

دوم. فایدهٔ عینی دیگری که بر کشف ملاک ثبوتی مترتب می‌شود، آشکارشدن کژی بسیاری از ملاک‌های مطرح‌شده در کلام برخی اصولیان به‌عنوان شاخص اثباتی در تفکیک ارشادی از مولوی است: مصلحت مستقل، طلب حقیقی یا صوری، وجود حکم عقلی، فقدان عقاب، جعل ثواب، نظارت بر مولویت سابق یا ناظربودن به مسائل دنیوی و... هیچ‌کدام نمی‌تواند ملاک جامع و مانعی در تمایز ارشادی از مولوی باشد؛ چراکه هیچ‌یک از این ملاک‌ها حاکی از تفاوت واقعی و ثبوتی ارشادیات و مولویات نیست. به دیگر بیان، زمانی که تفاوت حقیقی ارشادیات و مولویات در مرحلهٔ ثبوت، صرفاً در استفاده از جایگاه مولویت و شخصیت حقوقی مولا در تحریک عبد باشد، آنگاه به‌راحتی می‌توان دربارهٔ تمامی ملاک‌های اثباتی و دلالی پیش‌گفته قضاوت کرد؛ چراکه واضح است تنها ملاک‌هایی پذیرفتنی است که دال و حاکی از این تفاوت ماهوی باشند. با اندکی تامل در ملاک‌های مطرح‌شده می‌توان به این نکته اذعان کرد که هیچ‌یک از آن‌ها واجد چنین خصوصیتی نیستند.

سوم. همان گونه که به‌تفصیل گذشت، ارشادانگاریِ امر به اجزا، شرایط، موانع و سایر احکام وضعی، نظریه‌ای نااستوار است؛ لذا با کنارگذاشتن این‌گونه اوامر از دایرهٔ ارشادیات می‌توان ادعایی کلی و جامع مطرح کرد مبنی‌بر اینکه در تمامی اوامر ارشادی، مولا می‌کوشد تا از طریق بیان مصالح و مفاسد به تحریک عبد بپردازد، اما در اوامر مولوی از طریق استفاده از جایگاه مولویت این هدف را محقق می‌سازد.

چهارم. امر ارشادی و مولویِ استحبابی، در فقدان عقاب و نیز در تحریک عبد مشترک‌اند، همچنان که اوامر ارشادی به اجزا و شرایط (طبق مبنایی که این‌گونه اوامر را ارشادی می‌داند) و امر مولوی طریقی نیز در فقدان مصلحت مستقل و نظارت بر مولویت سابق، همانند هستند و نقطهٔ افتراق، در بهره‌گیری از جایگاه مولویت است.

پنجم. مولوی وجوبی و مولوی استحبابی، در استفاده از جایگاه مولویت برای تحریک عبد همسان‌اند و تفاوت، در جعل عقاب در موارد وجوب و ایجاد قرب و بُعد در مستحبات است.

ششم. اوامر احتیاط، ذاتاً می‌توانند مولوی (از نوع طریقی) باشند و جعل احتیاط مولوی، محذور ثبوتی و عقلی ندارد، گرچه در مقام اثبات، تحلیل روایات آمره به احتیاط نشانگر ارشادی‌بودن این‌گونه اوامر است.

منابع

قرآن مجید

اراکی، محسن، فقه نظام سیاسی، چاپ‌اول، قم: نشر معارف، ۱۳۹۳.

اراکی، محمدعلی، کتاب الطهارة، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ در راه حق، ۱۴۱۳ق.

اصفهانی، ابوالحسن، وسیلة الوصول إلی حقائق الأصول، محمدحسین نجفی کلباسی و دیگران، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.

اصفهانی، محمدحسین، نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، چاپ‌دوم، بیروت: آل البیت، ۱۴۲۹ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، الاجتهاد و التقلید(مطارح الانظار)، به‌تقریر ابوالقاسم کلانتری، قم: آل البیت، بی‌تا.

ــــــــــــــــ، رسائل فقهیة، چاپ‌اول، قم: کنگرهٔ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۴ق.

ــــــــــــــــ، فرائد الاصول، چاپ‌نهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق.

ایروانی، علی، حاشیة المکاسب، چاپ‌اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.

بجنوردی، حسن، منتهی الاصول، چاپ‌اول، تهران: عروج، ۱۳۸۰.

بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل، مصابیح الظلام، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ علامه وحید بهبهانی، ۱۴۲۴ق.

جرجانی، ابوالفتح‌بن‌مخدوم، تفسیر شاهی، تهران: نوید، ۱۴۰۴ق.

جزایری، محمدجعفر، منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، چاپ‌چهارم، قم: دار الکتاب، ۱۴۱۳ق.

حائری اصفهانی، محمدحسین، الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة، چاپ‌اول، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.

حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، چاپ‌چهارم، قم: کتاب‌فروشی فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.

حکیم، محسن، نهج الفقاهة، چاپ‌اول، قم: انتشارات ۲۲ بهمن، بی‌تا.

خمینی، مصطفی، کتاب الطهارة، چاپ‌اول، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.

خویی، ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، به‌تقریر علی تبریزی غروی، چاپ‌اول، قم: بی‌نا، بی‌تا.

ــــــــــــ، الهدایة فی الاصول، به‌تقریر حسن صافی اصفهانی، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ صاحب الامر(عج)، ۱۴۱۷ق.

ــــــــــــ، دراسات فی علم الاصول، به‌تقریر علی هاشمی شاهرودی، چاپ‌اول، قم: دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹ق.

ــــــــــــ، مصباح الفقاهة، به‌تقریر محمدعلی توحیدی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

ــــــــــــ، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

رشتی، حبیب‌الله‌بن‌محمدعلی، فقه الامامیة قسم الخیارات، به‌تقریر سیدمحمدکاظم خلخالی، چاپ‌اول، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۴۰۷ق.

روحانی، محمد، منتقی الاصول، به‌تقریر سیدصاحب حکیم، چاپ‌اول، قم: دفتر آیت‌الله سیدمحمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، إرشاد العقول الی مباحث الاصول، به‌تقریر محمدحسین حاج عاملی، چاپ‌اول، قم: امام صادق(ع)، ۱۴۲۴ق.

شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ پژوهشی رأی‌پرداز، ۱۴۱۹ق.

شهرستانی، محمدحسین، غایة المسئول فی علم الاصول، چاپ‌اول، قم: آل البیت، بی‌تا.

شهیدی تبریزی، میرفتاح، هدایة الطالب إلی أسرار المکاسب، چاپ‌اول، تبریز: چاپخانهٔ اطلاعات، ۱۳۷۵.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ‌هفتم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، به‌تقریر حسن عبدالستار، چاپ‌اول، بیروت: الدار الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.

ــــــــــــ، مباحث الاصول، به‌تقریر کاظم حسینی حائری، چاپ‌اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۸ق.

طباطبایی یزدی، محمدکاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشّی)، چاپ‌اول، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، ۱۴۱۹ق.

ــــــــــــ، حاشیة المکاسب، چاپ‌دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۲۱ق.

طباطبایی قمی، تقی، آراؤنا فی أصول الفقه، چاپ‌اول، قم: محلاتی، ۱۳۷۱.

ــــــــــــ، دراساتنا من الفقه الجعفری، به‌تقریر: علی مروجی قزوینی، قم: خیام، ۱۴۰۰ق.

ــــــــــــ، مبانی منهاج الصالحین، به‌تصحیح عباس حاجیانی، چاپ‌اول، قم: قلم الشرق، ۱۴۲۶ ق.

عراقی، ضیاءالدین، بدائع الافکار فی الاصول، به‌تقریر میرزا هاشم آملی، چاپ‌اول، نجف: المطبعة العلمیة، ۱۳۷۰ق.

عرب‌صالحی، محمد، «نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برآیند روش‌شناختی آن»، فقه و اصول، س۴۶، ش۹۹، زمستان ۱۳۹۳، صص ۷۱تا۹۰.

علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، چاپ‌پنجم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۵.

ــــــــــــ، فقه و مصلحت، چاپ‌سوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۵.

فاضل‌هیدجی، علی، «اوامر مولوی و ارشادی»، تا اجتهاد، پیش‌شمارهٔ ۱۰، بهار ۱۳۹۳، صص ۲۷تا۳۶.

فرح‌زادی، علی‌اکبر، «امر ارشادی و مولوی در اصول شیعه»، مقالات و بررسی‌ها، ش۶۸، زمستان ۱۳۹۷، صص ۶۵تا۹۲.

قزوینی، علی موسوی، ینابیع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ‌اول، قـم: جامعـهٔ مدرسـین حـوزهٔ علمیـه، ، ۱۴۲۴ق.

کمره‌ای، محمدباقر، أصول الفوائد الغرویة فی مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، چاپ‌اول، تهران: فردوسی، بی‌تا.

مجلسی، محمدتقی‌بن‌مقصودعلی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چـاپ‌دوم، قـم: مؤسسـهٔ فرهنگـی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.

ـــــــــــــــــــــ، لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، چاپ‌دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، ملاذ الاخیار فی فهم تهـذیب الاخبـار، سـید مهـدی رجـائی، چـاپ‌اول، بی‌جـا: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.

مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم أبحاث‌ها، چاپ‌ششم، قم: هادی، ۱۴۱۶ق.

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ‌پنجم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۳۰ق.

مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الاصول، به‌تقریر احمد قدسی، چاپ‌دوم، قم: مدرسهٔ امام علی(ع)، ۱۴۲۸ ق.

نائینی، محمدحسین، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، به‌تقریر موسی‌بن‌محمد نجفی‌خوانساری، چاپ‌اول، تهران: محمدی، ۱۳۷۳ق.

همدانی، رضابن‌محمدهادی، مصباح الفقیه، چـاپ‌اول، قـم: مؤسسـة الجعفریـة لإحیـاء التـراث و مؤسسـة النشـر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.